

Akhlaq-i zīstī

i.e., Bioethics Journal

2023; 13(38): e10

The Bioethics and Health
Law InstituteMedical Ethics and Law
Research CenterInternational Association
of Islamic Bioethics

The Search for Meaning in Life; A Psychological Attitude or Philosophical Exploration

Shahram Rahnama¹, Mehrdad Amiri^{2*}, Pari Karami Moghadam³

1. Department of Islamic Teachings, Lorestan University, Khoramabad, Iran.

2. Department of Theology and Islamic Philosophy, Lorestan University, Khoramabad, Iran.

3. Department of Educational Psychology, Zanjan Branch, Islamic Azad University, Zanjan, Iran.

ABSTRACT

Background and Aim: Today, exploring the meaning of life is one of the common issues of psychology and philosophy. In psychological analysis, meaning in life is considered a positive and desirable psychological quality, and is evaluated in relation to the stimulus, Communication and understanding of the person. However, in the end, the person-centered view of meaning of life does not provide any comprehensive answer to the question of what the meaning of life is. On the other hand, philosophy, with the approach of finding general and universal answers, tries to define fundamental principles for the meaning of life by laying metaphysical foundations. Therefore, he has tried to provide a comprehensive answer to the meaning of life with naturalistic and supernaturalist theories, although he has been criticized in this way.

Methods: In this comparative study, using the descriptive-analytical method, the similarities and differences between the two fields of psychology and philosophy in the field of the meaning of life have been investigated.

Ethical Considerations: The ethical principles of theoretical and library study, including honesty and trustworthiness in referring to sources, have been observed in this research.

Results: Based on the findings of this research, it can be said: First, Meaning is basically something that precedes us, so in analyzing the meaning of life, we should pay attention to the source of life; Secondly, the psychological view of the meaning of life has somehow degraded the meaning from a general thing to a personalized thing; Thirdly, returning to a philosophical view for the meaning of life can be the basis for preventing general nihilism in life.

Conclusion: Analyzing and interpreting the question of what is the meaning of life from a psychological and philosophical point of view and creating a structural and historical contrast between these two fields of knowledge, paves the way to find new answers to this problem.

Keywords: Meaning; Life; Psychology; Philosophy

Corresponding Author: Mehrdad Amiri; **Email:** amiri.m@lu.ac.ir

Received: February 04, 2023; **Accepted:** March 25, 2023; **Published Online:** September 17, 2023

Please cite this article as:

Rahnama SH, Amiri M, Karami Moghadam P. The Search for Meaning in Life; A Psychological Attitude or Philosophical Exploration. *Akhlaq-i zisti, i.e., Bioethics Journal*. 2023; 13(38): e10.



انجمن بین‌المللی اخلاق زیستی اسلامی | مرکز تحقیقات اخلاق و حقوق پزشکی | انستیتو اخلاق زیستی و حقوق سلامت

مجله اخلاق زیستی

دوره سیزدهم، شماره سی و هشتم، ۱۴۰۲

جستجوی معنا برای زندگی؛ نگرشی روان‌شناسانه یا کنکاش فیلسوفانه

شهرام رهنما^۱ ID، مهرداد امیری^{۲*} ID، پری کرمی مقدم^۳

۱. گروه معارف، دانشگاه لرستان، خرم‌آباد، ایران.

۲. گروه الهیات و فلسفه اسلامی، دانشگاه لرستان، خرم‌آباد، ایران.

۳. گروه روان‌شناسی تربیتی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران.

چکیده

زمینه و هدف: کنکاش در حوزه معنای زندگی، امروزه به عنوان یکی از مسائل مشترک حوزه روان‌شناسی و فلسفه مورد اقبال قرار گرفته است. در تحلیل‌های روان‌شناختی، معنا در زندگی یک کیفیت روان‌شناختی مثبت و مطلوب قلمداد شده و در ارتباط با محرک، ارتباط و فهم شخص مورد ارزیابی قرار می‌گیرد، هرچند در نهایت نگاه فردمحورانه به معناداری زندگی هیچ‌گونه پاسخ جامعی برای پرسش از چیستی معنای زندگی ارائه نمی‌دهد. فلسفه نیز با رویکرد یافتن پاسخ‌های کلی و همه‌گیر تلاش دارد با قراردادن بنیادهای متافیزیکی، اصولی بنیادین را برای معنای زندگی تعریف کند. از همین روی تلاش داشته با نظریه‌های طبیعت‌گرایانه و فراطبیعت‌گرایانه پاسخی جامع به معنای زندگی ارائه دهد، هرچند در این مسیر انتقاداتی اساسی به آن وارد شده است.

روش: در این مطالعه تطبیقی با بهره‌گیری از روش توصیفی-تحلیلی به بررسی نقاط اشتراک و افتراق نگاه دو حوزه روان‌شناسی و فلسفه در عرصه معنای زندگی پرداخته شده است.

ملاحظات اخلاقی: اصول اخلاقی مطالعه نظری و کتابخانه‌ای شامل صداقت و امانتداری در ارجاع به منابع در این تحقیق لحاظ شده است.

یافته‌ها: بر اساس یافته‌های این پژوهش می‌توان گفت: اولاً معنا اساساً چیزی ماتقدم است، بنابراین در تحلیل معنای زندگی می‌بایست به سرچشمه زندگی توجه داشت؛ ثانیاً نگاه روان‌شناسانه به معنای زندگی به نوعی فروکاست معنا از امری عام به امری شخصی‌سازی شده است؛ ثالثاً بازگشت به نگاه فلسفی برای معنای زندگی می‌تواند زمینه‌ساز جلوگیری از پوچ‌گرایی عام در زندگی شود.

نتیجه‌گیری: تحلیل و تفسیر پرسش چیستی معنای زندگی از روزه نگاه روان‌شناسانه و فلسفی و ایجاد تقابلی ساختاری و تاریخی میان این دو حوزه معرفتی راه را برای یافتن پاسخ‌هایی نوین در این مسأله هموار می‌نماید.

واژگان کلیدی: معنا؛ زندگی؛ روان‌شناسی؛ فلسفه

نویسنده مسئول: مهرداد امیری؛ پست الکترونیک: amiri.m@lu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۱/۱۵؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۱/۰۵؛ تاریخ انتشار: ۱۴۰۲/۰۶/۲۶

خواهشمند است این مقاله به روش زیر مورد استناد قرار گیرد:

Rahnama SH, Amiri M, Karami Moghadam P. The Search for Meaning in Life; A Psychological Attitude or Philosophical Exploration. Akhlaq-i zisti, i.e., Bioethics Journal. 2023; 13(38): e10.

مقدمه

یکی از مباحث مهم در فلسفه‌های معاصر بحث از معنای زندگی است. فیلسوفان گذشته با پذیرش معنا برای زندگی از فلسفه و هدف آفرینش انسان سخن می‌گفتند، اما در دوران اخیر که برای بسیاری از انسان‌ها زندگی ارزش خود را از دست داد، چرا هستیم به جای آنکه نباشیم؟ شاید مهم‌ترین سؤالی است که انسان را به سوی پرسش از معنای زندگی هدایت می‌کند و احتمالاً این جمله که انسان تنها موجودی است که وجودش برای او مسأله است، گواهی بر صحت طرح این سؤال برای انسانی است که به یک‌باره در زندگی با مسأله چرایی بودنش مواجه می‌شود و از وضعیت، امکانات و محدودیت‌هایش از جمله پایان زندگی و مرگ آگاه می‌گردد.

پرسش از معنای زندگی که امروزه به یکی از اساسی‌ترین سؤالات حیات بشری تبدیل شده است، متأثر از امکانات بی‌شماری که تکنولوژی کنونی در اختیار ما قرار داده است، روز به روز رشد و توسعه یافته، به گونه‌ای که به قول کاتینگهام (Cottingham) تبدیل به بزرگ‌ترین درد وجودی انسان شده است (۱)، هرچند از نظر بسیاری از صاحب‌نظران پژوهش برای رسیدن به اصلی واحد که مورد قبول و اجماع افراد درباره معنای زندگی باشد امری بی‌حاصل است (۲). با این حال فلسفه از نظر ذاتی پرداختن به مسائل اساسی بشر را به عنوان وظیفه خویش قلمداد نموده و چنانکه گابریل مارسل (Gabriel Marcel) بیان داشته است؛ «دغدغه اساسی فلسفه پرداختن به رازهای هستی است نه صرفاً پاسخگویی به بعضی مسائل پیش پا افتاده، از این رو راز مرگ، راز خدا و راز معنای زندگی از جمله وظایف فلسفه است» (۳). با این حال با چیره‌شدن نگاه روان‌شناسانه در بسیاری از حوزه‌های علوم انسانی و به واسطه مفاهیم ملموس‌تری که این علم نسبت به فلسفه برای مخاطبان مطرح نموده است، مسأله معنای زندگی به مرور به یک امر روان‌شناختی فروکاست یافته و در نتیجه تحلیل‌های روانی در باب این مسأله جای برداشت‌های عمیق فلسفی را گرفته است. این در حالی است که آنچنانکه ویتگنشتاین (Wittgenstein) بیان داشته، «حتی هنگامی که

به همه پرسش‌های ممکن، دانش پاسخ داده شده باشد، باز هم مسأله زندگی دست‌نخورده باقی مانده است» (۴). پژوهش حاضر به دنبال آن است که با تحلیل مسأله معناداری زندگی، اولاً به بازنمایی مجدد این مسأله حیاتی پرداخته؛ ثانیاً با مشخص کردن حوزه معرفتی روان‌شناسی، به طرح دوباره این مسأله در فلسفه رجوع کرده و در نهایت پاسخی نوین برای پرسش از معنای زندگی ارائه نماید. برای این مهم در ابتدا تلاش شده تا به روشن‌سازی واژه معنا در بحث معنای زندگی پرداخته شود و پس از آن با بررسی نگاه روان‌شناسی و فلسفی و مقایسه این دو نگرش، پاسخی نوین برای این مسأله ارائه گردد.

روش

روش تحقیق به صورت نظری و کتابخانه‌ای (اسنادی) است و ضمن بهره‌گیری از منابع موجود، با استفاده از بحث تطبیقی در دو حوزه روان‌شناسی و فلسفه پیرامون مسأله تحقیق تحلیل و بررسی صورت پذیرفته است.

یافته‌ها

معنا اساساً امری ماتقدم و مسأله‌ای پیشینی است، و برای شناخت معنای هر پدیده باید به سابقه و سرچشمه آن نظر داشت؛ بنابراین در تحلیل معنای زندگی می‌بایست به سرچشمه زندگی توجه نمود. از منظر تطبیقی، نگاه روان‌شناسانه به معنای زندگی به نوعی تنزل یافتن معنا از امری عام و واقعیتی همه گیر و قابل تسری، به امری محدود و شخصی‌سازی شده است؛ بر این اساس، بازگشت به نگاه فلسفی برای معنای زندگی می‌تواند زمینه‌ساز جلوگیری از پوچ‌گرایی عام در زندگی شود.

بحث

۱. مفهوم‌شناسی واژه «معنا» در معنای زندگی: یافتن معادل مناسب برای واژه «معنا» در عبارت «معنای زندگی» نخستین گام برای پژوهش صحیح در باب معنای زندگی

قلمداد می‌شود، به طور کلی نزد متفکران این حوزه سه برداشت کلی درباره معنا وجود دارد.

اولین و شاید ساده‌ترین تحلیل درباره چسبیتی معنا در عبارت معنای زندگی، برداشتی است که برخی فیلسوفان تحلیلی در این باب داشته‌اند. نزد این گروه معنا مربوط به حوزه مفاهیم است و صرفاً برای کلمات، جملات، عبارات و نمادها قابلیت استناد دارد و تنها زمانی می‌تواند برای چیزی به کار گرفته شود که مجموعه‌ای از حروف یا کلمات به شیوه‌ای خاص در کنار هم چیده شده باشند و قصد انتقال امری فراتر از ظواهر لغوی برای آن‌ها موجود باشد که آن امر معنا نامیده می‌شود. بر اساس این تبیین معنا در ورای الفاظ قرار دارد و الفاظ صرفاً نقش حکایتگری از آن را داشته و مقصود و مطلوب نهایی از کاربرد الفاظ، حکایت معنایی آن‌هاست. از این حیث اسناد معنا به زندگی به عنوان مجموعه‌ای از فعالیت‌های غیر زبانی نوعی خلط مفهومی و اشتباه مقولی به حساب می‌آید (۵)، هرچند این تفسیر دستور زبانی با توجه به نگاه فلسفی به ویژه فلسفه تحلیلی پس از ویتگنشتاین چندان محلی از اعراب ندارد، چراکه معنا نیز همانند هر مفهوم دیگری در سیاق و متن‌های مختلف می‌تواند متبادرکننده مفاهیم مختلفی باشد و چه بسا یافتن امر مشترکی در میان این مفاهیم متنوع خود امری ناممکن باشد (۶). بنابراین معنا در معنای زندگی نیز بیانگر چیزی فراتر از اجزای آن و سیر روزمره آن است و به این معنا امری متعالی است که در قلمروی بیرون از فرآیند عادی زندگی قرار دارد (۴).

مطابق چنین برداشت‌هایی دومین تعبیر معنا تفسیر آن به «هدف یا غایت» است (۷). با این تفسیر خود جریان زندگی از آن جهت که نوعی فعالیت یا مجموعه‌ای از فعالیت‌ها و رویدادهاست نمی‌تواند دارای معنا باشد، بلکه این معنا یا از آن کسی است که درگیر در زندگی است و یا همانند برداشت‌های دینی، اسناد معنا را به خالق مرتبط دانسته و آن را این‌گونه تعبیر می‌نمایند که خداوند، انسان را برای هدف و غایتی آفرید که در این صورت نیز زندگی معنادار به زندگی دارای هدف تعبیر می‌شود (۸)، هرچند با این برداشت می‌توان گفت ما

دیگر به دنبال توصیف واقعیت نیستیم، بلکه به دنبال توجیه آن هستیم، چنانکه ای. جی. آیر (A. J. Ayer) فیلسوف معروف تحلیلی نیز مدعی است که اولاً هیچ دلیلی وجود ندارد که نشان دهد همه موجودات زنده به سوی هدفی خاص در حرکت‌اند؛ ثانیاً حتی اگر هم غایتی خاص را بتوان برای آن‌ها در نظر گرفت این غایت نمی‌تواند پاسخ به این پرسش باشد که معنای زندگی چیست؟ (۹)

نزد کاتینگهام نیز لازمه معناداری زندگی توجه به ارزشمندی آن است، زیرا از نظر وی سخن گفتن از معنای زندگی ناگزیر سخنی ارزشی است؛ وقتی زندگی با فعالیت را معنادار می‌دانیم روشن است که آن را پسندیده شمرده‌ایم (۱۰)، این تعبیر نیز با همان مسأله بی‌توجهی به خود زندگی مواجهه است، چراکه از یکسو تعیین ارزش و سنجش ارزش نیز امری شخصی و مربوط به انسان است، از سوی دیگر هیچ ارزشگذاری مطلق قابل تعمیمی برای همگان وجود نداشته، بلکه هر فرد و هر شخص می‌تواند برای خود ارزشگذاری متفاوتی را در نظر گیرد.

۲. پرداخت روان‌شناختی به معنای زندگی: نزد روان‌شناسان وجود معنا در زندگی یک کیفیت روان‌شناختی مثبت و مطلوب در نظر گرفته شده و از این حیث امری با اهمیت تلقی می‌شود. از نظر آنان اساساً معنای زندگی از بافت و زمینه زندگی فرد برمی‌خیزد و معنا اغلب در ارتباط با محرک، ارتباط و فهم آن تعریف می‌شود (۱۱). بنابراین معنای زندگی یک ساختار چندبعدی است که شامل چهار جزء اصلی هدف یا انگیزه، درک یا شناخت، رفتار و ارزیاب یا احساسات فرد است (۱۲). از این رو معنای زندگی هر فرد منحصر به فرد تلقی می‌شود و تجربه یک زندگی معنی‌دار با پیامدهای مثبت قابل اندازه‌گیری ناشی از آن در ارتباط است. همچنین منابع دستیابی به معنا را شامل داشتن رابطه معنادار با دیگران، داشتن یک تجربه جدید، درگیر شدن در فعالیت‌های خلاقانه و تولیدی، مشارکت در فعالیت‌های دارای بار هیجانی، فعالیت‌های معنوی و مذهبی و رنج‌بردن و قوی شدن می‌دانند (۱۳).

البته برخی نیز پیوند اجتماعی را هم منبع و هم پیامد داشتن معنا در زندگی می‌دانند و بیان داشته‌اند که مطالعات متعدد

نشان داده‌اند احساس تعلق و پیوستگی به داشتن معنای زندگی کمک می‌کند و با بررسی مطالعات طولی رابطه بین پیوند اجتماعی و معنای زندگی را یک رابطه دوطرفه عنوان می‌کنند.

۱-۲. نقد نگاه روان‌شناختی: همان‌گونه که در نگرش روان‌شناختی به معنای زندگی مشاهده می‌شود، خود بنیادی انسان در تعیین هدف، ملاک معنادار ساختن زندگی قلمداد می‌شود. به عبارت دیگر هر فرد خود تعیین‌کننده معنای زندگی است و برای زندگی خویش معنا را ایجاد کند. بنابراین از یکسو ایده وی درباره معنای زندگی بر مبانی و مبادی مابعدالطبیعی و فلسفی کمتری تکیه می‌کند و طرح سؤالات کلی همچون چیستی و چرایی آفرینش، هدف کلی خلقت، جزئی از یک کل بودن و به طور کلی یکپارچگی هستی و احساس مسئولیت جهانی کمتر برای او مطرح می‌شود، از سوی دیگر از آن جهت که ارزش حیات یا عمر و مجموعه قوا و توانمندی‌هایی انسان مبتنی بر مبادی مابعدالطبیعی نگاه انسان درباره کلیت هستی و زندگی است، نحوه انتخاب‌ها و سبک زیستن او نیز از این برداشت خودبنیاد متأثر می‌شود.

در کتاب «چنین گفت زرتشت» در جایی که سه دگردیسی معروف شتر، شیر و کودک به عنوان سه مرحله از روح برای رسیدن به زندگی حقیقی مطرح می‌شود، به نظر می‌رسد دگردیسی شیر اشاره به همان نگاه روان‌شناسانه به معنای زندگی دارد، چراکه در این دگردیسی که پس از دگردیسی شتر طرح می‌شود انسان با شجاعت و قدرت درونی خود به سوی کنارگذاشتن ارزش‌های قراردادی که در مرحله شتر بودن از سوی دیگران بر او تحمیل شده بود پرداخته و اکنون به جای تو باید به سوی من می‌خواهم حرکت می‌کند (۱۴)، هرچند از نظر نیچه (Nietzsche) این شیر هم در نهایت در همان احساس شخصی باقی مانده و در نهایت نمی‌تواند یک معنای بالارزش برای زندگی ترسیم کند، چراکه چیزهایی که ما آن‌ها را به طور یقین ارزشمند می‌دانیم، نمی‌توانند به این خاطر که ما تصمیم می‌گیریم آن‌ها را انتخاب کنیم بالارزش باشند، بلکه بعضی ویژگی‌های عینی آن‌ها را لایق انتخاب شدن

می‌کند. از سوی دیگر آن‌گونه که شوپنهاور (Schopenhauer) معتقد است تنها فاصله و مشکلاتی که برای رسیدن به آرزو باید بر آن غلبه نمود باعث می‌شود که هدف به ظاهر چیز راضی‌کننده‌ای به نظر برسد، از همین روست که بعد از رسیدن به هدف فرد پس از مدتی دچار کسالت و بی‌حسی می‌شود (۱۵).

نگاه روان‌شناختی به مسأله معنای زندگی و فروکاست آن به یک مسأله روانی و نه یک مسأله وجودی نه تنها عامل حل این مسأله نمی‌شود، بلکه سبب تبدیل شدن آن به یک بحران شده است. از سوی دیگر به نظر می‌رسد فرض زندگی به عنوان یک ظرف شخصی حاوی شرایط معنادار سبب بی‌توجهی به سایر وجوه زندگی می‌شود. در واقع اجزای بی‌معنای زندگی در بسیاری موارد می‌تواند باعث رشد شخصی فرد و ارزش‌آفرینی امور معنادار شوند، پس چه بسا زندگی را می‌بایست به عنوان یک کل در نظر گرفت که در آن هیچ جزئی وجود ندارد که مستقل از کل زندگی معنادار باشد (۱۶).

در واقع فروکاست مسأله معنای زندگی به یک احساس شخصی و تلاش برای حل آن با توصیه‌های صرفاً فردی سبب بی‌توجهی به ایجاد جهان‌بینی و دستیابی به یک نگرش کلی به عالم هستی در فرد و در نهایت ترویج نوعی پوچ‌گرایی همراه با آرامش شده است، چنانکه البر کامو (Albert Camus) معتقد است با انکار زندگی پس از مرگ و وجود نظام عقلانی الهی پشتوانه عالم، امکان معناداری زندگی از بین می‌رود (۱۶).

پذیرش برداشت روان‌شناختی در حوزه معنای زندگی راه را برای توجیهات پوچ‌انگاری زندگی که اساس آن را احساس و تجارب شخصی تشکیل می‌دهد، هموار می‌کند. برای مثال برخی با استناد به اینکه یک نارضایتی همیشگی در زندگی وجود دارد و این یا به علت نرسیدن به اهداف است و یا رسیدن و ملالت پس از رسیدن به آن است (۱۷)، به انکار معناداری زندگی پرداخته و برخی دیگر با استناد به نبود هیچ قانون اخلاقی ثابت و همیشگی که مورد تصدیق همگان باشد، بی‌معنایی زندگی را مطرح می‌کنند (۱۸) و یا استدلال تأثیرگذار توماس نیگل (Thomas Nagel) که مدعی است ما

قادریم جهان را از نقطه نظرهای مختلف درونی و بیرونی ببینیم، برای مثال درونی‌ترین زاویه دید می‌تواند خواسته‌های یک انسان خاص در یک لحظه معین باشد و سپس از این درونیت بکاهیم و مثلاً از نقطه نظر خواسته‌های یک انسان در طول زندگی ببینیم و به همین صورت از میزان درونیت آن بکاهیم، در مقابل در نقطه نظر بیرونی نیز به همین صورت از بیرونیت کمتر مثلاً نظاره هر کس نسبت به دیگری به سوی بیرونی‌ترین نقطه نظر که نقطه نظر جهانی است، ببینیم جایی که خواسته‌های همه هستندگان مدرک را در همه زمان‌ها و مکان‌ها لحاظ می‌کند، در این حالت است که شخص با مواجهه با ضعف و پایان‌پذیری خویش زندگی در نظرش بی‌اهمیت و بی‌معنا جلوه می‌کند، چراکه آنچه یک شخص در طول زمان محدود مثلاً ۷۰ ساله خویش انجام می‌دهد، در مقابل میلیون‌ها سال تاریخ گذشته هیچ ارزش و اعتباری ندارد (۵).

بنابراین تبدیل شدن مسائل فلسفی به مسائل روانی نوعی ایجاد خلأ کلی در تفکر بشری است، چون آنچه روان‌شناسی ایجاد می‌کند تفرد و شخصی‌سازی مسائل است، در حالی که بشر قبل از تفکر شخصی دارای یک تفکر همگانی نیز می‌باشد و اساساً آنچه پاسخ روان‌شناسانه ایجاد می‌کند، آرامش شخصی با تکیه بر تفکر شخصی است، در حالی که تفکر کلی انسانی امری مهم‌تر از تفکر شخصی است؛ مثلاً ما همواره درباره خانواده، دوستان، همکاران، هموطنان و حتی همه جهان می‌اندیشیم، پس اگر این نوع اندیشیدن کلی نادیده گرفته شود، به مرور زمان خلأ دیگران ایجاد شده و فرد دچار اضطراب تنهایی می‌شود.

۳. پرداخت فلسفی به معنای زندگی: کشف معنا یا جعل (ایجاد) معنا شاید اساسی‌ترین تفاوت میان نگرش فلسفی و روان‌شناختی نسبت به مسأله معنای زندگی است. فلسفه اساساً خود را متعهد به کشف حقیقت و به طور خاص کشف معنا می‌داند و از این جهت با نگاه روان‌شناختی که خود معنا را بی‌توجه به کشفی یا جعلی بودن مد نظر داشته و چه بسا در بسیاری موارد جعل معنا را مورد توصیه قرار می‌دهد، متفاوت است. در واقع برای روان‌شناسان آنچه در درجه اول اهمیت

است، کارکردی است که معنا در زندگی دارد و نه سرچشمه‌ایی که معنا از آن ایجاد شده است، از همین روی در فلسفه هر تعریفی از معناداری و ملاک معناداری برای زندگی بر زنجیره‌ای از پیش‌فرض‌ها در باب انسان، جهان، فلسفه هستی، ملاک سعادت و اموری دیگر از این قبیل استوار است. از جمله دیدگاه‌های که در فلسفه برای معنای زندگی ترسیم شده و در آن‌ها سعی شده با قراردادن بنیادهای متافیزیکی اصولی بنیادین را برای معنادهی به زندگی تعریف کند، نظریه‌های طبیعت‌گرایانه و فراطبیعت‌گرایانه است. این نوع نظریه‌ها معناداری زندگی را مستلزم وجود رابطه‌ای خاص با قلمرو طبیعی یا فراطبیعی می‌دانند. نزد طبیعت‌گرایان معنا را می‌توان در جهانی که تنها از طریق علم شناخته می‌شود، به دست آورد، در حالی که در نظریه‌های فراطبیعت‌گرایانه معناداری زندگی مستلزم وجود رابطه‌ای خاص با قلمروی فراطبیعت است که در یک قسم آن به نحو خدامحور مدعی وجود طرحی الهی است که فرد می‌بایست در به انجام‌رساندن هدفی که خداوند برای او مقرر کرده، حرکت کند (۱۹) که از آن به عنوان نظریه هدف نام می‌برند. در واقع نزد این گروه نبود قوانین اخلاقی ثابت موجب بی‌معنایی زندگی است و خدا می‌تواند به عنوان سرچشمه قوانین ثابت عامل معناداری زندگی شود (۲۰). برخی همچون روبرت نوزیک (Robert Nozick) با تکیه بر نامتناهی بودن خدا به دنبال تأیید این دیدگاه هستند؛ از نگاه وی برای معنادارکردن یک وضع متناهی می‌بایست این وضع معنای خود را از یک وضع معنادار دیگر بگیرد و آن وضع دیگر نیز می‌بایست اساس معناداری خود را از وضعی دیگر بیابد و اگر به این شکل ادامه یابد و در نهایت ما به هیچ وضع همیشه معناداری نرسیم، در این صورت گرفتار تسلسل شده و در نتیجه هیچ‌گاه به معناداری حقیقی نمی‌رسیم. از این رو برای متوقف کردن این سلسله در نهایت می‌بایست به چیزی ختم شویم که همه چیز را در احاطه خویش داشته باشد و برای کسب معنا به چیز دیگری نیاز نداشته باشد و آن خداست (۲۱)، البته این قبیل استدلالات همواره با ایراداتی همچون قراردادن فرض یک موجود طبیعی

آن باشد، از همین رو برخی این‌گونه بیان داشته‌اند که زندگی تنها به میزانی معنادار است که فرد به چیزی اهمیت دهد یا به آن عشق بورزد (۲۵). بنابراین معنا در زندگی یا تابع تحقق بخشیدن به امیال یا اهداف خاص فرد است و یا حاصل دل‌مشغولی عمیق فرد در یک فعالیت یا یک تجربه به دست می‌آید. البته مهم‌ترین انتقاد به این رویکرد بی‌توجهی به عینیت ارزش‌های دل‌مشغولی افراد و حرکت به سمت نوعی نسبی‌گرایی شدید اخلاقی ناشی از عدم معیار لازم برای ارزش بخشی به معنای زندگی است.

عینیت‌گرایان طبیعت‌گرا معنا را چیزی مستقل از ذهن انسان می‌دانند و معتقدند اموری با ارزش ذاتی وجود دارند که به زندگی همه معنا می‌بخشند، آن هم نه به این خاطر که مطلوب برخی انسان‌ها هستند یا برخی به آن‌ها باور دارند، بلکه تنها به خاطر خودشان؛ از آن جمله می‌توان به امور اخلاقی مثل گذشت، بخشش و...، استناد جست، هرچند در نهایت چنین اموری هم به نحوی با ذهن‌گرایی همراه هستند، چنانکه سوزان ولف (Susan Rose Wolf) با در نظر گرفتن این نکته بیان داشت که معنا زمانی ظهور می‌کند که جاذبه ذهنی با جذابیت عینی همراه گردد (۲).

نتیجه‌گیری

به طور کلی اگر بخواهیم با توجه به نسبت معنا - زندگی، حیات انسان را ترسیم کنیم می‌توانیم آن را در سه حالت پیش‌معنایی، بامعنایی و بی‌معنایی دسته‌بندی کنیم؛ پیش‌معنایی حالت طبیعی زندگی است، یعنی شیوه‌ای از زندگی که فرد هیچ پرسش و دغدغه‌ای از معنا یا ارزش زندگی ندارد و یک زندگی بدون طرح مسأله را طی می‌نماید. بی‌معنایی سایه‌ایی از بامعنایی است جایی که پرسش از معنای زندگی بی‌پاسخ می‌ماند و فرد گرفتار نوعی خلأ می‌شود و همانند برگی بر روی هوا معلق می‌شود گویی بودن یا نبودن، خوشی یا غم، شدن یا نشدن و به طور کلی هر امر متناقضی برای فرد در یک حالت قابل جمع شدن است؛ و در نهایت بامعنایی که خود در دو حوزه قابل بحث است؛ یکی در حوزه

با چنین ویژگی‌هایی به جای یک موجود فراطبیعی و همچنین مثال‌های متعدد نقضی برای کسانی که با وجود بی‌اعتقادی همچنان زندگی بامعنایی داشته‌اند و همچنین متمایز و متفاوت فرض کردن خداوند با انسان در نهایت به جایی می‌رسد که دیگر هیچ اشتراکی با انسان نداشته، بنابراین همچنان به نقطه ابتدا بازمی‌گردیم که چرا باید تصور کنیم که یک موجود کاملاً متفاوت برای معنا داشتن ما ضروری است؟ و چرا نتوانیم موجودی شبیه خود را که از ما کامل‌تر است، به عنوان معنابخش زندگی فرض کنیم؟ (۷).

از طرف دیگر، فراطبیعت‌گرایان روح محور معتقدند اعتقاد به وجود یک عنصر نامیرا و جاودان در شخص می‌تواند عاملی برای معنادار نمودن زندگی فرد باشد، از جمله قائلان به آن می‌توان از تولستوی (Tolstoy) و معتقدان به وجود جهان عادلانه را نام برد که هر کدام به روش خویش معناداری زندگی را با وجود روح جاودان مرتبط می‌دانند (۲۲).

البته این دیدگاه نیز همانند دیدگاه خدامحور همراه با انتقاداتی است، چراکه حتی اگر فرض کنیم معناداری با نامیرایی مرتبط باشد، باز هم نمی‌توان لزوماً وجود یک روح را تضمین کرد؛ از سوی دیگر بسیاری از منتقدان به نامیرایی معتقدند زندگی ابدی چه روحانی باشد و چه جسمانی امری ملال‌آور و کسالت‌بار است و این خود می‌تواند عامل بی‌معناشدن زندگی شود (۲۳)، به علاوه در صورت نامیرایی فضایی که مستلزم فرض امکان نابودی همچون شجاعت و ایثار و عذاب تا حد زیادی ارزش و اعتبار خود را از دست می‌دهند (۲۴).

طبیعت‌گرایان گروهی دیگر از متفکران حوزه معنای زندگی هستند که معتقدند حتی بدون تکیه بر امری فراطبیعی باز هم می‌توان برای بسیاری از مردم معنا را در زندگی ایجاد کرد. قائلان به این دیدگاه را می‌توان به دو دسته ذهن‌گرایان و عین‌گرایان تقسیم کرد؛ از نظر ذهن‌گرایان هیچ معیار مشترک کلی که برای همه انسان‌ها به عنوان معنای زندگی مشخص کرد، وجود ندارد، چراکه معنا در زندگی تابع حالات ذهنی، امیال، اهداف و انتخاب‌های هر شخص است و اساساً چیزی برای شخص معنا دارد که به آن باور داشته و یا در جستجوی

مشارکت نویسندگان

شهرام رهنما: تدوین مقاله و بازنگری متن.
مهرداد امیری: نظارت بر محتوای متن و اصلاح مقاله.
پری کرمی مقدم: گردآوری و جمع‌بندی منابع.
نویسندگان نسخه نهایی را مطالعه و تأیید نموده و مسئولیت پاسخگویی در قبال پژوهش را پذیرفته‌اند.

تشکر و قدردانی

ابراز نشده است.

تضاد منافع

نویسندگان هیچ‌گونه تضاد منافع احتمالی را در رابطه با تحقیق، تألیف و انتشار این مقاله اعلام نکرده‌اند.

تأمین مالی

نویسندگان اظهار می‌نمایند که هیچ‌گونه حمایت مالی برای تحقیق، تألیف و انتشار این مقاله دریافت نکرده‌اند.

ملاحظات اخلاقی

در پژوهش حاضر جنبه‌های اخلاقی مطالعه کتابخانه‌ای شامل اصالت متون، صداقت و امانتداری رعایت شده است.

شخصی که آن را معنا در زندگی می‌نامند و دیگری در حوزه‌ای فراتر از شخص که مربوط به معنای زندگی است. در واقع معنا در زندگی بیشتر جنبه شخصی داشته و متأثر از زندگی شخصی فرد و جوانب روحی و روانی اوست، در حالی که معنای زندگی بحثی متافیزیکی است که اشاره به حیات نوع بشر داشته و به طور کلی حاصل رویارویی فرد با نظام هستی و به نحو خاص جایگاه انسان در هستی است. بنابراین می‌توان گفت معنا در زندگی متأثر از ذهنیت‌گرایی شخصی است، در حالی که معنای زندگی علاوه بر ذهنیت‌گرایی شامل عینیت‌گرایی و متافیزیک‌گرایی نیز می‌باشد.

با در نظر گرفتن تمامی این وجوه می‌توان گفت معنا، اساساً چیزی ماقبل از واژگان و کلمات است. به عبارت دیگر معنا چیزی است که واژه از آن سرچشمه گرفته و به نوعی منبع تشکیل یک واژه است. بنابراین وقتی از معنا برای چیزی سخن می‌گوییم می‌بایست به منشأ شکل‌گیری آن رجوع کنیم، پس اگر درباره معنای زندگی سخن می‌گوییم، می‌بایست به سرچشمه شکل‌گیری برای زندگی رجوع کنیم. در واقع معنای چیزی سرچشمه به وجود آمدن آن چیز است، پس وقتی از معنای زندگی سخن می‌گوییم، منظور ما این است که زندگی از چه چیز حاصل می‌شود یا به عبارتی چه چیز ایجادکننده زندگی است. در واقع پرسش از معنای زندگی یک امر پیشینی نسبت به زندگی است نه امری پسینی. از این رو پرسش از معنای زندگی یک پرسش فلسفی است نه یک پرسش روان‌شناسانه، چون در پرسش روان‌شناسانه ما معنا را در افعال پسینی مثل هدف‌داری، انگیزه و برنامه‌ریزی جستجو می‌کنیم. حال آنچه به عنوان معنای زندگی در این جستار مطرح می‌شود، معنای زندگی به مثابه ایجاد، خلق و به وجود آوردن است. در واقع اساس زندگی ایجاد است، یعنی ذات زندگی برون‌آمدن و ایجاد شدن است. از این رو آنچه از زندگی به عنوان معنا قلمداد می‌شود همان ایجاد، تجلی و نشان‌دادن است؛ البته، طرح این ایده و تبیین جوانب آن چیزی است که به عنوان سرلوحه جستارهای بعدی نویسنده می‌باشد.

References

1. Cottingham J. On the Meaning of Life. London: Routledge; 2003.
2. Wolf S. Happiness and meaning: Two aspects of the good life. *Social Philosophy and Policy*. 1997; 14(1): 207-225. Kekes J. The meaning of life. *Midwest Studies in Philosophy*. 2000; 24: 17-34.
3. Verneaux R, Wahl J. A look at phenomenology and philosophies of existence. Translated by Mahdavi Y. Tehran: Kharazmi Publisher; 1993. p.139-162. [Persian]
4. Wittgenstein L. *Tractatus Logico-Philosophicus*. Translated by Sultani SH-A. Tehran: Amir Kabir Publications; 1971. p.115, 149. [Persian]
5. Ellin J. *Morality and the Meaning of Life*, Ft. Worth, Tex.: Harcourt Brace; 1995. p.317, 322-324.
6. Ahmadi B. *Modernity and critical thought*. Tehran: Center Publishing; 2006. p.272. [Persian]
7. Metz T. Could God's purpose be the source of life's meaning?. *Religious Studies*. 2000; 36(3): 293-313.
8. Malekian M. Moshtaqi va Mahjoori. Tehran: Negahe Moaser Publications; 2006. p.209-211. [Persian]
9. Nelson K. *Philosophy and the meaning of life*. Translated by Azadeh M. Tehran: Negahe Moaser Publications; 2011. p.84-85. [Persian]
10. Cattingham J. *The meaning of Life*. Translated by Alikhani E. Tehran: Scientific and Farhangi Publications; 2013. p.121. [Persian]
11. Vohs KD, Aaker JL, Catapano R. It's not going to be that fun: Negative experiences can add meaning to life. *Current opinion in psychology*. 2019; 26: 11-14.
12. Volkert J, Härter M, Dehoust MC, Ausín B, Canuto A, Da Ronch C, Suling A, Grassi L, Munoz M, Santos-Olmo AB, Sehner S. The role of meaning in life in community-dwelling older adults with depression and relationship to other risk factors. *Aging & Mental Health*. 2019; 23(1): 100-106.
13. Noviana U, Miyazaki M, Ishimaru M. Meaning in life: a conceptual model for disaster nursing practice. *International Journal of Nursing Practice*. 2016; 22: 65-75.
14. Nietzsche F. *Thus Spake Zarathustra*. Translated by Common T. 6th ed. London: Routledge; 1906. p.50.
15. Schopenhauer A. *Parerga and Paralipomena: Short philosophical essays*. Clarendon Press; 2000.
- Schopenhauer A. *Studies in pessimism: A series of essays*. S. Sonnenschein; 1893. p.38.
16. Brännmark J. Leading lives: on happiness and narrative meaning. *Philosophical Papers*. 2003; 32(3): 321-343.
17. Martin R. A Fast Car and a Good Woman. In *the Experience of Philosophy*. Edited by Kolak D, Martin R. 2nd ed. Belmont: Wadsworth Publishing Company; 1993. p591.
18. Murphy J. *Evolution, Morality and the Meaning of Life*. Totowa: Rowman and Littlefield; 1982.
19. Brown D. Process philosophy and the question of life's meaning. *Religious Studies*. 1971; 7(1): 13-29.
20. Craig W. The Absurdity of Life without God. In *the Meaning of Life*. Edited by Klemke ED. 2nd ed. New York: Oxford University Press; 2000. p.48.
21. Nozick R. *Examined Life: Philosophical Meditations*. New York: Simon & Schuster; 1989. p.16.
22. Schmditz D. The Meanings of Life. In *Boston University Studies in Philosophy and Religion. If I Should Die: Life, Death and Immortality*. Edited by Rouner L. Notre Dame: University of Notre Dame Press; 2001. Vol.22 p.178.
23. Fischer JM. Why immortality is not so bad. *International journal of philosophical studies*. 1994; 2(2): 257-270.
24. Nussbaum MC. Mortal immortals: Lucretius on death and the voice of nature. *Philosophy and Phenomenological Research*. 1989; 50(2): 303-351.
25. Roth PA, Frankfurt H. The Importance of What We Care About. *Synthese*. 1982; 53(2): 257.